

**فصل هشتم**

**جزيره ايستر سرزمين مردان پرنده**

اولين دريانوردان اروپايي كه در ابتداي قرن هجدهم به جزيره ايستر آمدند آنچه را كه مي ديدند نميتوانستند باور كنند. در اين قطعه كوچك كه در 2250 مایلی سواحل شيلي قرار دارد صدها مجسمه عظيم كه در سراسر جزيره پراكنده بود مشاهده كردند. يك كوه عظيم جابجا شده بود، صخره هايي سخت تر از فولاد همچون پنير بريده شده بود. 10,000 تن تخته سنگ كه قابل كنده‌كاري نبوده باقي مانده بود. صدها مجسمه غول پيكر كه طول بعضي از 33 تا 66 پا است و وزني معادل 50 تن دارند همچون روبات هايي كه فقط منتظراند كه به كار انداخته شوند به توريست هاي امروزي با نگاهي خصمانه مينگرند. در ابتدا مجسمه هاي عظيم كلاه نيز داشته اند ولي حتي كلاه نيز كمكي به روشن نمودن مبداء اين مجسمه هاي عجيب نمي‌كند.

سنگ هايي كه براي كلاه ها به كار رفته شده و وزني معادل با ده تن دارند از محل ديگري تهيه شده بودند و علاوه بر آن براي قرار دادن كلاه ها بر سر مجسمه ميبايستي آنها به وسيل هاي به هوا بلند ميشدند. در آن زمان كتيبه هاي چوبي با نوشته هاي عجيبي بر روي مجسمه ها ديده ميشده.

ولي امروزه بيش از ده قطعه از آن كتيبه ها در تمام موزه هاي جهان باقي نمانده و هيچيك از اين قطعات باقي مانده تا كنون ترجمه نشده.

از تحقيقات « هيرر دال »در باره اين غول ها، سه دوره كاملا واضح به دست آمده و قديميترين اين سه دوره كاملترين آنها بود.

« هيرر دال »قدمت مقداري ذغال چوب را كه كشف كرده به سال 400 قبل از مسيح تخمين ميزند. هنوز ثابت نشده كه اجاق و استخوان هاي به دست آمده رابطه اي با مجسمه هاي سنگي دارد يا خير.

« هيرر دال »صدها مجسمه ناتمام را نزديك صخره ها و دهانه آتشفشان كشف كرد. هزاران قطعات سنگي و تبرهاي ساده سنگي در اطراف پراكنده شده بودند. اين چنين وانمود مي‌كرد كه كار ناگهاني متوقف شده باشد.

جزيره ايستر از هر قاره و يا مركز تمدن دور ميباشد. جزيره نشينان بيشتر به ماه و ستارگان آشنا بودند تا به كشورهاي ديگر. هيچ درختي بر روي جزيره كه قطعه اي سنگ آتشفشاني ميباشد نميرويد. توضيح معمولي كه غول هاي سنگي به وسيله غلطك هاي چوبي به محل فعلي خود نقل داده شده اند در اين مورد نيز صدق نمي‌كند.

بعلاوه جزيره به سختي ميتوانسته غذا براي بيش از 2000 نفر تهيه كند.(امروز چند صد بومي در جزيره زندگي مي‌كنند). سرويس كشتيراني كه غذا و لباس براي سنگبران جزيره ميآورده در دوره عتيق يك عمل غيرممكن ميباشد. پس چه كسي مجسمه ها را از صخره كنده است،

چه كسي آنها را حك كرده و به مكان هاي فعلي حركت داده؟ چگونه بدون غلطك هاي چوبي آنها را كيلومترها در بيابانها حركت داده اند؟ چگونه آنها آرايش، صيقل و بر پا شده بودند؟ چگونه كلاه ها كه سنگ هايش متعلق به محلي سواي محلي كه سنگ مجسمه ها تهيه شده ميباشد بر مجسمهوها قرار داده شده اند؟

اگر اشخاصي با قدرت تخيلي بسيار قادر هستند تصور كنند كه مصري ها اهرام را با روش كشيدن و هل دادن سنگها توسط قشوني از كارگر بر پا كرده اند در اين مورد نخواهند توانست چنين تصور كنند چون قشوني وجود نداشته. حداكثر كارگر ممكنه كه 2000 مرد بوده براي كندن پيكرهاي غول آسا از آن صخره هاي آتشفشاني سخت تر از فولاو، با آن آلات بدوي هرگز كافي نبود، حتي اگر آنها شب و روز كار مي‌كردند. چون حداقل عده اي از اين دسته ميبايستي دشت ها را هموار كنند، عدها ي ماهي بگيرند و عدهاي نيز ميبايستي طناب ببافند. خير دو هزار مرد قادر به ساختن اين مجسمه هاي غول پيكر نبود و عده كثيري نميتوانسته در جزيره ايستر زندگي كنند.

پس چه كسي كارها را انجام داده؟ و چگونه آن را انجام داده؟ و چرا اين مجسمه ها در لبه جزيره قرار گرفته اند و در داخل نميباشند؟ مجسمه ها متعلق به چه فرقه اي بوده؟

متأسفانه اولين دستجات مذهبي اروپايي كه به اين جزيره كوچك آمدند در تاريك ماندن گذشته تاريك اين سرزمين نقش مهمي را ايفا كرده اند. آنها كتيبه هاي چوبي با خطوط شكلي را سوزانيدند و هرگونه فرقه و رسوم در باره خدايان را ممنوع كردند و تمام آداب و رسوم را از بين بردند. با اين وجود اگر چه اين آقايان در كار خود بسيار پيشرفت كرده بودند ولي قادر نبودند كه بومي ها را بازدارند كه جزيره خود را سرزمين مردان پرنده نخوانند، و امروز نيز آن را به همين نام ميخوانند.

حماسه از مردان پرندهاي بازگو مي‌كند كه در دورانهاي دور به جزيره آمدند و آتش ها افروختند.

مجسمه مردي با چشم هاي خيره شده كه در حال پرواز ميباشد اين حماسه را قدرت ميدهد.

بستگي هاي بين جزيره ايستر و « تياهواناكو » فوراً به ما خطور مي‌كند. در آنجا نيز ما غول هاي سنگي كه سبك مشابهي دارند ميبينيم. صورت هاي مبهم و حالت خشك شده آنها كه كاملا براي مجسمه مناسب ميباشد، در آنجا نيز همچنين است.

هنگامي كه « فرانسيسكو پيزارو » در 1532 از«ايناكاها » در باره «تياهواناكو» سئوال كرد به او جواب دادند كه هيچ بشري هرگز آغاز آن را نديده چون «تياهواناكو» در شب بشريت ساخته شده. روايات، جزيره ايستر را ناف دنيا ميخواند. فاصله بين جزيره ايستر و «تياهواناكو» بيش از 3125 مایل ميباشد. پس چطور ممكن است دو تمدن آنقدر به يكديگر نزديك باشند؟

شايد متولژي ماقبل « اينكا » ما را در اينجا راهنمايي كند. در اين روايات

« ويراكوچا »خدای آفرينش از مقدمات بدوي قديم بوده. بنا بر روايات

« ويراكوچا »زمين را هنگامي آفريد كه تاريك بود و خورشيدي وجود نداشت. او نژادي از غول ها از سنگ تراشيد و چون آنها بر او خوشآيند نبودند آنها را در سيل غرق نمود. او ماه و خورشيد را واداشت كه بر روي درياچه « تيتي‌كاكا »بتابند، و زمين به روشنايي در آمد. و بعد، اين قسمت را به دقت بخوانند، او در « تياهواناكو » مجسمه انسان و حيوانات را از گل ساخت و سپس به آنها زندگي دميد. سپس او به اين موجودات آفريده شده اش زبان آموخت و آداب و هنر آموخت و بالاخره بعضي از آنان را به نقاط ديگر دنيا انتقال داد كه در آنجا زندگي كنند. سپس خداوند و دو دستيارش به نقاط مختلف سفر كردند كه ببينند چگونه دستوراتش عمل ميشود و چه نتايجي عايد شده. در لباس پيرمردي، « ويراكوچا » در ارتفاعات انديز و در سواحل دريا به سفر پرداخت و هر بار با مالقات هاي سردي روبرو ميشد. يك بار در »كاچا« آنقدر از ملاقاتش با مردم ناراحت شده بود كه از روي خشم صخرهاي را به آتش كشيد كه در اثر آن تمام سرزمين شروع به سوختن نمود. سپس بشر ناشكر از او تقاضاي بخشودگي كرد كه او با يك اشاره آتش را خاموش نمود. « ويراكوچا »همچنان به سفرش ادامه داد و بشر را راهنمايي و نصيحت مي‌كرد و آنها در قبال معابدي بنا كردند. و عاقبت در حومه ساحلي « منتا » را بدرود گفت و بر فراز امواج ناپديد گشت، ولي گفت كه دوباره باز خواهد گشت.

»كونكيستادورس» اسپانیایی كه آمريكاي جنوبي و مركزي را فتح كرده بود همه جا با حماسه هاي « ويراكوچا» مواجه ميگشت.

هرگز قبال چيزي در باره مردان سفيدپوست غول پيكر كه از آسمان ها آمده بودند نشنيده بودند. آنها در كمال تعجب در باره نسلي از فرزندان خورشيد كه به مردم انواع مختلف هنرها را آموختند و سپس دوباره ناپديد شدند ميشنيدند. و در تمام حماسه ها ميشنيدند كه فرزندان خورشيد عهد كرده بودند كه دوباره باز خواهند گشت.

گر چه آمريكا منزل تمدن هاي قديم ميباشد ولي دانش دقيق ما از آمريكا بيش از 1000 سال قدمت ندارد. كاملا مبهم است كه چرا « اينكا »ها در 3000 سال قبل از مسيح در پرو، پنبه پرورش

ميدادند، چون داراي چرخ ريسندگي نبودند و حتي اطلاعي از آن نداشتند.

« مايا »ها جاده ساخته بودند ولي از آن استفاده نمي‌كردند گرچه در باره چرخ اطلاع داشتند.

گردنبند پنج رجي فيروزه سبز در هرم « تيكال » واقع در گواتماال يك معجزه است. معجزه زيرا فيروزه در چين به دست مي آيد.

مجسمه هاي « اولمس » شگفت آور ميباشند، با سرهاي عظيم كلاه خود دار آنها را فقط ميتوان در نقاطي كه كشف شده اند ديد و لذت برد چون آنها هرگز در يك موزه به نمايش گذاشته نخواهند شد، زيرا هيچ پلي در محل قادر به تحمل وزن اين غول پيكران نخواهد بود. تا چندي پيش با دستگاه هاي مدرن خود فقط قادر بوديم كه مجسمه هاي كوچك تا وزن 50 تن را حمل كنيم. منجنيق هايي كه قادرند صدها تن را بردارند به تازگي ساخته شده اند.

اينطور به نظر ميرسد كه مردم علاقه مخصوصي داشتند كه با غول هاي سنگي در كوه ها و دره ها كلنجار بروند.

مصري ها مكعب هاي سنگي خود را از اسوان مي آوردند، معماران «استونهنج» خود را از جنوب غربي « ولز » و « مارلبارا » مي آوردند و سنگ تراشان جزيره ايستر غول هاي سنگي ساخته شده خود را از معدن هاي دور دست به محل هاي كنوني حمل مي‌كردند، و كسي نميداند كه برخي از مجسمه هاي « تياهواناكو » از كجا آمده اند. اجداد گذشته ما ميبايستي آدم هاي عجيبي بوده باشند، دوست داشتند كه كارها را براي خود مشكل كنند و هميشه مجسمه هاي خود را در نقاط بسيار غيرممكن ميساختند، آيا به خاطر اين بوده كه آنها از زندگي سخت لذت ميبردند؟

من قبول نخواهم كرد كه هنرمندان گذشته آنقدر احمق بودند. آنها به سادگي ميتوانستند معابد و مجسمه هاي خود را در نزديكي معادن سنگ بنا كنند، البته اگر يك روايت قديمي به طور قطع محلي را براي بنا مشخص نكرده باشند. مطمئن هستم كه قلعه ساكسي هيوامن « اينكا » ها به طور اتفاقي بر فراز « كوزكو » ساخته نشده بلكه به خاطر يك روايت بوده كه اين محل را مقدس اعلام كرده.

همچنين من مطمئن هستم در تمام نقاطي كه قديمترين آثار بشر به دست آمده، جالبترين و مهمترين پديده هاي گذشته ما دست نخورده در زير خاك باقي مانده است كه ميتواند در پيشرفت سفر فضايي امروزه ما اهميت بسياري داشته باشد.

فضانوردان ناشناسي كه هزاران سال پيش از كره ما بازديد كردهواند! ممكن نيست كه كمتر از آنچه كه ما امروز فكر مي‌كنيم آيندهکنگر هستيم آنها بوده باشند. آنها مطمئن بودند كه روزي بشر با اراده و صنعت خود قادر خواهد بود كه به كيهان بروند.

اين يك حقيقت تاريخي كاملا شناخته شده است كه مغز متفكر زميني ما همواره جوياي ارواح و موجودات متفكري در كيهان بوده اند. آنتن راديويي امروز اولين عالایم راديويي را به موجودات ناشناخته كيهاني ارسال داشته. چه موقع ما جوابي دريافت خواهيم كرد، ده، پانزده و يا صد سال ديگر، ما نميدانيم، حتي نميدانيم به سوي چه ستارهواي اين علایيم را بفرستيم چون اطلاع نداريم چه كره اي بيشتر مورد علاقه ما ميباشد. در كجا اين علايم ما به اين موجودات، متفكر شبه انسان، خواهد رسيد؟ نميدانيم. ولي مدارك بسياري موجود است كه آنچه را كه براي رسيدن به هدف خود احتياج داريم در زمين خود ما نهفته ميباشد. در صدد هستيم قوه جاذبه را خنثي كنيم. در باره مواد ساده اوليه و ضد ماده تحقيقات مي‌كنيم. آيا به اندازه كافي در باره آنچه كه در زمين ما پنهان شده تحقيق مي‌كنيم كه لااقل گذشته خود را بشناسيم؟

اگر تمام امكانات را در نظر بگيريم آنچه كه در تصوير گذشته ما گنجانده نميشده كاملا روشن ميگردد، و نه تنها آنچه كه در نوشته هاي قديمي مبهم بوده واضح ميشوند بلكه دلايل محكمي براي اثبات وقايع گذشته خود را ارايه ميدهند. و بلاخره ما شعور داريم كه به وسيله آن ميتوانيم فكر كنيم. به هر صورت بشر خواهد فهميد كه دليل همه كوشش براي زندگي و زحماتش براي پيشرفت مشتمل آموزش از گذشته است كه بتواند خود را براي برخورد با موجوداتي در كيهان آماده سازد. در اين هنگام دير باورترين و موشكاف ترين افراد درك خواهند كرد كه هدف كلي بشريت تصرف كيهان ميباشد و وظيفه روحي انسان اين است كه تمام سعي و قدرت خود را در اين راه بگذارد، و در آن هنگام است كه صلح بر روي زمين حكمفرما خواهد بود، و راهي به سوي بهشت، كه خدايان نويد داده اند، هموار خواهد گشت.

به محض اين كه قدرت ها، دانش و نفوذ موجود براي تحقيق در اموز فضايي به كار برده شود حماقت جنگ هاي بشري كاملا روشن خواهد شد. هنگامي كه افراد نژادهاي مختلف و مردم كشورهاي متفاوت با هم در هدف مافوق ملي سفر به كرات دور دست، توافق و همكاري نمايند و آن را از لحاظ فني ممكن سازند، كليه مشكاتت بشري در دانستن اين موضوع، كه بشر سفر كيهاني خود را آغاز كرده، كاملا بي اهميت خواهند بود.

من دليل شك خود را در توضيح وقايع گذشته دور بشر دانش موجود امروزي ميدانم و اگر پاعتراف كنم كه شكاك هستم منظورم همان است كه

« توماس من » در يكي از سخنراني هايش، چندين سال پيش بيان كرد:

»اصل مثبت در باره كسي كه شك مي‌كند اين است كه او همه امكانات را در نظر ميگيرد«.

**گردآورندگان : @AcidixXx , @Alienboy\_Star**